

تاریخ وصول: ۹۱/۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۲۰

انسان از دیدگاه سید عمادالدین نسیمی

علی رضانی^۱ - مریم محمدزاده - رسول عبادی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهر، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، اهر، ایران

چکیده:

اساس جهان بینی و محوری ترین مفهوم در نزد فرقه حروفیه این است که انسان می تواند مظهر و صورت مجسم خداوند باشد. تلاش حروفیه و کل عرفان سید عمادالدین نسیمی به عنوان مبارزترین، داناترین و موفق ترین متفکر و شاعر این فرقه مبتنی بر یک رکن اساسی است آن انسان و شناخت نیروهای خلاق اوست. جایگاه انسان در نزد نسیمی بسیار رفیع است؛ خدا یا هیچ چیز دیگر را نمی توان شناخت مگر از طریق انسان.

در این نوشتار با آوردن نمونه هایی در قالب عناوین: اسم اعظم، عالم صغیر، قرآن مجسم و سبع المثانی، لوح محفوظ، کتاب الله ناطق، گنج مخفی، کن فکان، ذات اشیا، اسم و مسما، نفس رحمانی، شاهد زیبا، انا الحق نسیمی و... به تبیین اندیشه های انسان شناسی سید عمادالدین نسیمی یکی از شگفت انگیزترین چهره های ادبی سرزمین مان پرداخته شده است.

کلید واژه ها:

حروفیه، نسیمی، انسان، چهره انسان، تجلی خدا.

¹ - a-ramazani@iau-ahar.ac.ir

پیشگفتار

عمادالدین نسیمی (۸۲۱-۷۷۲ ه ق)، شاعر و متفکر حروفی مذهب در قرن نهم هجری است. وی به ترکی و فارسی و عربی شعر سروده است. اشعار عربی نسیمی در لابه لای جنگ‌ها، سفینه‌ها، تذکره‌ها و در دو دیوان فارسی و ترکی اش پراکنده است و حجم قابل توجهی ندارد و اگر هم بوده مفقود شده است. (نسیمی، ۱۳۸۷: ۳) شعر عمادالدین نسیمی تنها شعر موفق از فرقه حروفیه است که با وجود داشتن اندیشه‌های بلند و مترقی به طور غم‌انگیزی برای جامعه فارسی زبان ایران گمنام و ناشناس مانده است و جامعه ما، او را که یکی از شجاع‌ترین و برجسته‌ترین شخصیت‌های ادبی و فرهنگی است و تمام عمر گرانبهای خود را در راه آزادی و رشد فرهنگی ملل مشرق زمین صرف نموده است آن‌گونه که بایسته و شایسته است نمی‌شناسد. وی در سروده‌های خویش توانسته است اندیشه‌های حروفیه را به خوبی در قالب شعر بیان کند و همین امر سبب شده است برخی همچون بکتاشیه و کاکائیه که عقایدی شبیه حروفیه دارند، دیوان نسیمی را از کتاب‌های مقدس خود بدانند.

محوری‌ترین مفهوم در دستگاه واژگان حروفیان و نسیمی انسان است. تمام موضوعات دیگری که در آثار آنان مطرح شده است بی‌گمان با موضوع انسان ارتباط دارند. در واقع پیام نسیمی به بشریت این است که این جهان جانی دارد و ما باید جان این جهان را بشناسیم. کل عرفان عمادالدین نسیمی مبتنی بر یک رکن اساسی است آن انسان و شناخت نیروهای خلاق اوست. هیچ بخشی از آثار نسیمی را نمی‌توان یافت که با انسان و ساحات وجودی و جوانب مختلف حقیقت او مرتبط نباشد. بنابراین جایگاه انسان در عرفان نسیمی بسیار رفیع است؛ خدا یا هیچ چیز دیگر را نمی‌توان شناخت مگر از طریق انسان. افکار متعالی و اندیشه‌های این فرقه با این که بر بخشی از شعر فارسی سایه انداخته است؛ متأسفانه تاکنون مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار نگرفته است. در ایران، نخستین بار صادق کیا به معرفی فرقه حروفیه پرداخته است.

او ضمن کوشش‌های ارزنده خود در بازشناسی و بازخوانی متون استرآبادی فرقه حروفیه، بر اساس منابع دست اول، به شرح زندگی و تعالیم فضل الله نسیمی^[۱] پرداخته و به طور مختصر به زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی نیز اشاره کرده است. تحقیقات و زحمات صادق کیا الهام بخش همه پژوهش‌های بعدی درباره حروفیان است.

اهمیت این مقاله گامی هرچند کوچک و در حد توان، در جهت شناساندن اندیشه‌های انسان‌شناسی یکی از شگفت‌انگیزترین چهره‌های ادبی سرزمین ماست. نگارنده براساس درک خود و شواهد موجود در کلام نسیمی آنها را در قالب عناوین ذیل ارائه می‌نماید:

اسم اعظم

نخستین حقیقتی که از فیض اقدس در حضرت واحدیت به منصه ظهور می‌رسد اسم اعظم است. این اسم جامع جمیع اسماء است و در همه آنها تجلی می‌یابد و از تجلی آن، جمیع اعیان و مظاهر تعین پیدا می‌کنند. (ر.ک: آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۴۶) شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی در تعریف آن می‌فرماید: «الاسمُ الأعظمُ هُوَ الاسمُ الجامعُ لِجمیعِ الأسماءِ. وَ قیلَ: هُوَ اللهُ؛ لِأَنَّهُ اسمُ الذَّاتِ الموصوفَةُ بِجمیعِ الصِّفاتِ- ای: المسمَّاءُ بِجمیعِ الأسماءِ- وَ لِهَذَا یُطلقونَ «الحضرةَ الإلهیَّة» علیَ حضرةِ الذَّاتِ مَعَ جمیعِ الأسماءِ، وَ عندنا: هُوَ اسمُ الذَّاتِ الإلهیَّةِ مِنْ حیثُ هِیَ هِیَ- ای: المطلقَةُ الصادقَةُ عَلَیْهَا مَعَ جمیعِها أَوْ بَعْضِها، أَوْ لا مَعَ واحدٍ مِنْها، کَقولِها -تعالی-: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ.» (عبدالرزاق الکاشانی، ۱۳۸۱: ۹) اما در نظر فرقه حروفیه و عمادالدین نسیمی اسم اعظم خود انسان است:

ماییم دم مسیح مریم	ماییم حروف اسم اعظم
ماییم طلسم گنج پنهان	ماییم به حق حقیقت جان

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۶)

زیرا در باور حروفیه نخستین ظهور و افاضه وجود مطلق، «کلمه» یا «کلمة الله» است. ۲۸ حرف زبان عربی و ۳۲ حرف فارسی از ظهورات کلمة الله و صفات انفکاک‌ناپذیر ذات اویند. موجودات غیرمجرد جهان عینی و ذهنی و همچنین ماده و روح از ترکیبات حروف فوق منبعث گشته‌اند:

آن سی و دو تا اصل کمال است به تحقیق خود نیست که در جانش از این سی و دو تا نیست

(همان: ۱۵۱)

پس جمیع اسماء که در السنه مختلف در آیند از مفرد و مرکب در ضمن سی و دو کلمه الهی است و مظهر این سی و دو کلمه آدم است به حسب ظاهر و باطن، زیرا که:

ما سی و دو حرف لایزالیم ما مظهر ذات بی زوالیم

(همان: ۳۲۶)

عالم صغیر

اصطلاح عالم صغیر برای انسان در قبال عالم کبیر برای جهان در آثار عرفا و صوفیه و فیلسوفان اشراقی و نیز در آثار صدرالمتألهین و ابن عربی زیاد به چشم می‌خورد و بدین معناست که: تمام کمالات و اسماء و صفات خداوند که در کلّ عالم ظهور پیدا کرده، در انسان هم هست متنها در عالم به صورت پراکنده و متشتت و در انسان به صورت یکجا و فراهم. پس انسان جهان کوچک است و جهان انسان بزرگ.

جهان انسان شد و انسان جهانی از آن پاکیزه تر نبود بیانی

جهان آن تو و تو مانده عاجز ز تو محروم تر کس دیده هرگز

(لامیجی، ۱۳۶۸: ۱۱۲)

حروفیه انسان را مثال عالم اکبر می‌دانند: «انسان به عنوان پسر آدم نه تنها به صورت خدا آفریده شده و وجودی خدایی است بلکه وی عالم اصغر و مثال عالم اکبر است...» (ریتر، بی تا: ۱۵-۱۶)

نسیمی انسان را نسخه عالم صفات:

ما آب حیات و عین ذاتیم ما نسخه عالم صفاتیم

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۶)

جام جم جهان نما، آینه گیتی نما:

ما مظهر ذات کبریاییم ما جام جم جهان نماییم

(همان: ۲۳۷)

چکیده عقل کل با نه سپهر و چهار ارکان و سه روح و... معرفی می‌کند:

عقل کل با نه سپهر و چهار ارکان و سه روح و آن که زین هر چار می‌زاید همان ما بوده‌ایم

(همان: ۲۳۸)

انسان در جهان بینی نسیمی نقش فوق‌العاده عظیمی دارد تا آنجا که انسان برتر از عالم صغیر و کبیر است او روح و جان عالم است:

جان اگر خوانم تورا، باشد بدین معنی درست کز سر تحقیق می‌دانم که جان عالمی

(همان: ۲۸۸)

و این همان مطلبی است که ابن عربی گفته است:

«وَلِهَذَا يُقَالُ فِي الْعَالَمِ، إِنَّهُ الْإِنْسَانُ الْكَبِيرُ وَ لَكِنْ بُوْجُودِ الْإِنْسَانِ فِيهِ.» (جامی، ۱۳۵۶: ۳) یا
در جای دیگر: «فَلَيْسَ الْعَالَمُ إِنْسَانًا كَبِيرًا إِلَّا بُوْجُودِ الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ.» (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۷۹۲)

قرآن مجسم و سبع المثانی

در نزد عارفان، عالم هستی با تمام کلیات و جزئیات خود کتاب الهی است:

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

(لامیجی، ۱۳۶۸: ۷۳۳)

بنابه گفته حروفیان انسان که عالم صغیر و خلاصه موجودات است پس کتاب الهی خود اوست. اگر چنین باشد هم‌سنگ قرآن یا قرآن مجسم است:

چو حق بنوشت بر رویش تمامی اصل قرآن را رخ او مصحف خوبی و خطش ترجمانستی

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۱۷)

نسیمی در جای جای اشعارش انسان و چهره‌اش را به قرآن، و روی و موی و چشم و ابروها را به سوره‌های آن تشبیه کرده است:

مصحف حق است رویش چشم و ابرو سوره‌ها قامت وزلف و دهانش چون الف لام است و میم

(همان: ۲۴۱)

پس چهره انسان باید نمایان‌گر نخستین سوره قرآن یعنی فاتحة‌الکتاب باشد که آن را سبع‌المثانی نیز نامیده‌اند:

سوره سبع‌المثانی آفتاب روی توست اهل دل را از رخت روشن چو ماه است این حساب

(همان: ۱۲۸)

بنابراین چون چهره انسان فاتحة‌الکتاب است باید مانند آن سوره دارای هفت نشانه یا آیه باشد.

چون فاتحه بود گنج رحمن هفت آیت او ز وجه برخوان

(همان: ۱۰۰)

حروفیان این آیات یا نشانه‌ها را اصطلاحاً «خط» می‌نامند و معتقدند که اگر فضل‌الله این آیات را به ما نمی‌نمود برای همیشه از دریافت آن‌ها عاجز بودیم.

از قدرت فضل حق تعالی شد راز نهان همه هویدا

(همان: ۱۰۰)

نقطویان هم چهره انسان را کتاب الهی می‌دانند.

به غیر علم لدنی که بر تو روشن نیست بخوان زچهره انسان که آن کتاب خداست^[۱۲]

قبل از حروفیه و نقطویه، ابن عربی نیز خود را قرآن و سبع المثانی نامیده است:

انا القرآن و السبع المثانی و روح السروح، لاروح الاوانسی
فؤادی عند معلومی مقیم یشاهده و عندکم لسانی

(خواجوی، ۱۳۸۳: ۲۵)

لوح محفوظ

ضرت سبحانی دو لوح دارد: یکی لوح محفوظ که امور مندرج در آن قابل تغییر نیست و البته واقع شدنی است. و دیگر لوح محو و اثبات است که بواسطه حکم و مصالح قابل تغییر می باشد و احدی جز ذات اقدس الهی از آن اطلاعی ندارد. در آیه ذیل از هر دو کتاب یاد شده است: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». (رعد / ۳۹) ملاصدرا در کتاب مبدأ و معاد فرماید:

«لوح قضا و قدر هر دو کتاب مبین حق‌اند جز این که اولی لوح محفوظ و ام‌الکتاب و دومی محو و اثبات است و انسان کامل، کتاب جامع این کتب است؛ زیرا که او نسخه عالم کبیر است که از حیث عقلش ام‌الکتاب و از حیث نفس ناطقه اش لوح محفوظ و از حیث روح نفسانیش کتاب محو و اثبات است.» (ملاصدرای شیرازی، ۱۳۸۱: ۱۵۱) حروفیه می گویند: «ای عزیز من، خلیفه خدا آدم است و وجه او لوح محفوظ است.» (هوارت، ۳۲۷: ۸۶)

نسیمی در دیوانش، انسان بویژه چهره او را لوح محفوظ می داند و بر آنست که انسان کامل می تواند به جایی برسد که جان شریف او لوح محفوظ گردد، زیرا انسان را شأیت چنین است که همه کلمات در وجود او نوشته شود:

لوح محفوظ است رویش زلف و خال و خط کلام با تو گفتم معنی علم لدنی و السلام

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۲۸)

ای رموز لوح رویت عنده ام‌الکتاب کرده طی پیش جمالت نامه حسن آفتاب

(همان: ۱۲۸)

گاهی هم از دل انسان به عنوان لوح محفوظ یاد می‌کند:

لوح دل ماست لوح محفوظ اسرار خدا از اوست ملفوظ

(همان: ۳۳۱)

از لوح محفوظ در قرآن کریم گاهی با عناوین «ام‌الکتاب»، «کتاب مبین»، «کتاب مکنون»، «کتاب حفیظ»، «کتاب مسطور» و «رق منشور» یاد می‌شود که نسیمی همه آنها را به انسان و وجه او تفسیر می‌کند:

رق منشور است انسان رق نگر چشم جان بگشای و روی حق نگر

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۱۱)

کتاب الله ناطق

حضرت علی (ع) قرآن را کتاب الله ناطق می‌نامند: «کتابُ اللّهِ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ؛ نَاطِقٌ لَّا یَعِیَا لِسَانُهُ، وَ بَیْتُ لَّا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَ عِزٌّ لَّا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۴۲) خود قرآن هم به این امر اشاره دارد: «هَذَا كِتَابُنَا یَنْطِقُ عَلَیْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.» (جائیه/ ۲۹) در نظر حروفیه آن‌که با هفت خط اصلی در چهره آدمی تجلی کرده است جز فضل نبوده است. چون فضل نیز فی نفسه جز همان کلمه نیست پس کتاب واقعی، خود انسان است. هم بدین جهت است که حروفیان کتاب مقدس مسلمان را «کتاب صامت» نامیده‌اند؛ در حالی‌که انسان را کتاب گویای خداوند یعنی «کتاب الله ناطق» نامیده‌اند؛ کتابی برتر که معرف خویش است:

منم آن کلام صادق که بود ز ریب خالی منم آن کتاب ناطق که صفات خویش خوانم

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۳۳)

با این‌که کتاب ناطق و صامت هر دو کلام حقند:

همه کلام خدایند ناطق و صامت اناس و جمله اشیا به حکم «انطقنا»

(همان: ۳۰۱)

اما در نظر آنان خلط کردن این دو یعنی کتاب صامت و ناطق خطایی بزرگ است؛ زیرا والاترین قرائت قرآن، خواندن و تشخیص نشانه‌های چهره حقیقی خداست.

حدیث خط و خالش را چه داند هر خطاخوانی توازن بشنو این قرآن که تفسیرش زبر دارم

(همان: ۲۳۱)

گنج مخفی

حروفیه از جمله نسیمی به حدیث «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» خیلی اهمیت می‌دهند و بر این عقیده‌اند که منظور از كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً خود انسان است.

مایم چو عین «كُنْتُ كَنْزاً» مایم چو نار و نور و مشکات

(همان: ۳۴۱)

و ادراک این موضوع برای هر کسی میسر نیست:

«كنت كنزاً مخفياً» ادراک هر بی دیده نیست چون توداری گوهر آن گنج پنهان غم مخور

(همان: ۲۱۳)

برای حروفیه و نسیمی این موضوع به واسطه فضل روشن شده است:

گنج معنی آن که مخفی در حجاب غیب بود شدیقین از فضل حق کان بی گمان ما بوده‌ایم

عشق می‌بازیم با حسن رخ خود جاودان زان که عاشق ما و معشوق نهان ما بوده‌ایم

(همان: ۲۳۸)

کن فکان

به عقیده حروفیه تمام کاینات از مکان و جهات شش‌گانه گرفته تا افلاک نه‌گانه و دوازده برج با ذکر کلمه طیبیه «کن» آفریده شده‌اند. کلمه «کن» نخستین ظهور یا تجلی خدا بود. این کلمه از دو حرف «ک» و «ن» که نماینده دو عالم غیب و شهادت است تشکیل شده است.

«کاف و نون» جمعاً شش حرف و نماینده شش جهت است. در شش حرف مذکور سه نقطه هست که با افزودن آنها به شش، نه فلک به وجود می‌آید. (همان: ۹۸-۹۹) اما در نهایت مقصود از «کن» خود ما هستیم:

منم سیاره گردون، منم شش حرف کاف و نون چرا از سیر خود یکدم من سیاره بنشینم

(همان: ۲۳۷)

که قبل از پیوستن کاف با نون وجود داشته‌ایم:

روزی که برای آفرینشش پیوسته نبود کاف با نون
ماییم در این زمانه ماییم در عالم بی چرا و بی چون
ماییم که بوده‌ایم و هستیم بر حسن جمال خویش مفتون

(همان: ۳۴۰)

و چهره انسان به ویژه هفت آیت جمالش مفتاح این رموز است:

تنزیل و کتاب و صورت او تفسیر حقایق جهان شد
هفت آیت مصحف جمالش مفتاح رموز کن فکان شد

(همان: ۳۳۹)

ذات اشیا

در باور فرقه حروفیه، تمام اشیا از ۳۲ حرف الفبای فارسی و ۲۸ حرف عربی به وجود آمده‌اند و حروف مقدم بر اشیا و در درون اشیا به عنوان آفریننده آنها جاری هستند:

گر کند حق سی و دو ز اشیا به در حق نبیند هیچ از اشیا اثر

(هوارت، ۱۳۲۷: ۷۸)

به همین خاطر اگر دو شیء را بر هم زنیم از برخورد آنها صدای سازنده آنها شنیده می‌شود که خارج از حروفات فارسی و عربی نیستند:

گر زنی دو چیز را بر یکدگر آید از وی صوتی و حرفی به در

(همان: ۷۸)

و آن صدا، کلام خدایی و مقدّس است، پس اشیا نیز مانند انسان‌ها در ذات خود ناطق‌اند و اگر گوش شنوایی باشد صدای آن‌ها را می‌شنود:

اشیا همه ناطق است و گویا لیکن به زبان بی‌زبانی

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۳۸)

به علت جاری شدن این حروفات از زبان حق تعالی، اشیا هم مقدّسند. با این حساب حروف و کلمات نقش واسطگی برای ارتباط بین خالق و مخلوق را دارند. حروفیان می‌گویند که این اشیا به وجود ما قائمند:

قائم به وجود ماست اشیا بی‌هستی ما کجاست اشیا؟

(همان: ۳۲۶)

و از نطق ما حاصل گشته‌اند. فضل الله استرآبادی گوید:

من مظهر نطق و نطق حق ذات منست در هر دو جهان صدای اصوات منست
از صبح ازل هر آن چه تا شام ابد کاید به وجود و هست ذرات منست

اسم و مسما

ظاهر و باطن هر دو اسم و ظرفند و مسما و مظروف آنها ما هستیم.

ظاهر و باطن که هست از عالم کون و مکان هر دو اسمند و مسما در میان ما بوده‌ایم

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۳۸)

قابل ذکر است که در دستگاه فلسفی حروفیّه اسم و مسما یکی است؛ یعنی نام چیزها عین خود آن چیزها هستند نه برابر یا مساوی آن:

کی شوی واقف به ذات حق تعالی ای پسر تا ندانی اسم را عین مسما ای پسر

(هوارت، ۱۳۲۷: ۹۱)

در مجموعه رسائل حروفیّه آمده است:

«ستایش بر کمال، نثار ذاتیست که اسماء خود را از روی احدیت ذات عین مسما گردانید و بلکه از روی وحدت وجود عین همه اشیا شد که وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» (همان: ۹۰)

نفس رحمانی

نفس رحمانی عبارت است از انبساط و گسترش وجود بر اعیان. عرفا به مرتبه سوّم از مراتب وجود که مطلق و منبسط است و مقید به چیزی نیست ولی متعلق به غیر است نفس رحمانی می گویند. ابن عربی آن را واسطه بین عالم ربوبی و آفرینش می داند. اما به اصطلاح فلاسفه و اهل نظر به این موجود از این جهت نفس رحمانی گفته می شود که صادر اوّل یا فعل اوّل و در برخی تعبیر مانند تعبیر اشراقیون نور اوّل است. (ر. ک: یثربی، ۱۳۸۴: ۳۱۱ به بعد) اما در نزد حروفیّه عناصر چهارگانه ترکیبی از حروف هستند و همین چهار عنصر پس از ترکیب با یکدیگر روح الهی را در جسم آدمی می دمند و همین دم و نفس رحمانی است که بر اثر آن نطفه عیسی در رحم مریم پدید آمد.

مسیح از نطفه آدم مصور گشت و دم دم شد تو گرمی خواهی آن دم را بیا و همدم ما شو

(نسیبی، ۱۳۷۲: ۲۶۷)

و همین دم است که در حضرت آدم (ع) دمیده شد:

بر صورت آدمیم اگر چه در خطّه عالم معانی
روح القدسیم و اسم اعظم روحی که دمیده شد در آدم

(همان: ۳۳۸)

نسیمی انسان کامل را صاحب آن دم و نفس رحمانی می‌داند:

ای نسیمی وقت آن شد کز دم روح القدس نفخه‌ای از صور اسرافیل بر عالم دمی

(همان: ۲۱۹)

نسیمی نفخه عیسی در اشیا می‌دمد هر دم بیا ای زنده گر مشتاق انفاس مسیحایی

صور دمم تا همه بی جان شوند جان چو نم‌اند سوی جانان شوند

(همان: ۱۹۵)

در ضمن باید توجه داشت که این دم را فضل الله نعیمی در ما دمیده است:

دم حق دمید در ما، دم فضل لایزالی چه مبارک است این دم زجناب فضل عالی

(همان: ۲۱۷)

قبله مسلمانی

قبله جان روی او دان در دو عالم تا ابد گر به ربّ کعبه ایمان داری و بیت الحرام

گرد رخسار و دو زلف عنبرین می‌کن طواف تا شوی حاجی و گردی در مسلمانی تمام

(همان: ۲۲۵)

و قبله‌ای غیر از آن را رد می‌کند:

ای به‌خوبی فرد و واحد در دو عالم جز رخت قبله‌ای گر هست من زان قبله برگریده‌ام

(همان: ۲۳۱)

وی رخ و ابرو را محراب و چشم انسان را نیز امام می‌داند:

محراب نسیمی رخ و ابروی تو باشد تا روی تو آش قبله و چشم تو امام است

(همان: ۱۴۰)

و گاهی هم رخسار را، کعبه عشاق، کعبه حسن و مصر جامع می‌نامد:

به مصر جامع رویت گزاردم جمعه زهی حلاوت ایمان و طعم قند و نبات

(همان: ۱۳۰)

عرش رحمان

«از بایزید بسطامی پرسیدند که: عرش چیست؟ گفت: منم. گفتند: کرسی چیست؟ گفت: منم. گفتند: لوح و قلم؟ گفت: منم.» (عطار، ۱۳۷۰: ۲۰۲) مولای متقیان نیز در خطبه‌ای می‌فرمایند: «انا نقطه بآء بسم الله، انا جنب الله الذی فرطتم فیهِ، و انا القلم و انا اللوح المحفوظ و انا العرش و انا الکرسی و انا السموات السبع و الارضون.» (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۵۲) نسیمی هم چهره انسان را عرش الهی می‌خواند:

عرش رحمان است رویش علم الاسماء گواست اعتقاد اهل حق این است و قول مصطفی است

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۴۲)

البته در کتب عرفانی، عرش معانی و مصادیق متعددی دارد. برای مثال گاهی به مقام احدیت، گاهی به واحدیت، گاهی به عالم مثال و گاهی هم به قلب مؤمن گویند. قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَانِ.

نسیمی در وصف فضل بدان اشاره می‌کند:

مصحف مجد است سراپای او عرش خدا هم دل دانای او

کعبه مثال بدن پاک اوست عرش مثال دل دراک اوست

(همان: ۳۲۷)

بهشت خدا

خالدین خال سیاهش دان و جنت وجهه تا ببینی حسن حق در جنت آباد نعیم

(همان: ۲۴۱)

انسان از دیدگاه سید عمادالدین نسیمی/ ۱۳۳

چار مژگان و دو ابرو و دو خطّ و موی سر هشت باب جنت و هم جنت و فردوس ماست

(همان: ۱۳۸)

برای رهایی از دوزخ باید این خطوط و جنت را شناخت:

دلی که عارف روی تو شد ز دوزخ رست که عارفان جمال تو آند اهل نجات

(همان: ۱۳۲)

در این وادی، زلفِ رخسار، هادیِ انسان به این حور و جنت است:

شدهادی نسیمی زلفت به حور و جنت ای بر هدی نهاده ایزد بنای زلفت

(همان: ۱۵۸)

و ابواب این بهشت به لطفِ فضلِ الله نعیمی برای اولوالالباب گشوده شده است:

هفت خطّ وجه آدم هشت باب جنت است شد به فضل حق اولوالالباب را این فتح باب

(همان: ۱۴۸)

در بیتی فرماید:

سرم عرش است و پا کرسی از این برتر مکان نبود جگر دوزخ دلم جنت که منظرگاه جانانم

(همان: ۲۳۳)

پس همه چیز از صراط و سدره المنتهی و بهشت گرفته تا حوری و غلمان را باید در وجود آدمی جست:

بر صراط الله از آن بر خطّ رویت می‌روم کاهل معنی را صراط الله خطّ استواست^{۱۳}

جنت و غلمان و حور و کوثر و ماء معین در رخ و زلفش بین چون نور دیده در ظلام

(همان: ۲۲۵)

در فرقه حروفیه منظور از صراط المستقیم و سدره‌المتهی به ترتیب خط استوا و قامت انسان است. پس نسیمی انسان را مجموعه حق معرفی می‌کند که همه چیز از جمله بهشت را در خود جمع دارد:

من جنّت و نعیم من رحمت و رحیم من گوهر قدیم در بحر و کان ننگجم

نور هدایت

حروفیه و نسیمی منظور از «وَجْهَ اللَّهِ» را وجه انسان دانسته‌اند.

اینما آمد تولوا ثم وجه الله ولی حق پرستان از همه سو روی دل‌سویت کنند

(همان: ۲۲۸)

با عنایت به تفسیر «وَجْهَ اللَّهِ» (بقره/ ۱۱۵)، و نیز با توجه به «وَجْهَتْ وَجْهِي» (انعام/ ۷۹)

تا به رویت گفته‌ام وجهت وجهی چون خلیل آتش نمرود بر من گشته ریحان و گلاب

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۲۸)

معنی «اللَّهُ نُورٌ» (نور/ ۳۵) کاملاً واضح است:

منم نور مصباح الله نور گزند حوادث ز من هست دور

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۹)

چون انسان نور جاویدان و گسترده عظیم الهی است که خود استعداد رهبری خویش را دارد:

این نور قدیم کبریایی کو راست به ذات رهنمایی

(همان: ۷۲)

و چهره او می تواند هادی و راهنمای دیگران باشد:

انسان از دیدگاه سید عمادالدین نسیمی / ۱۳۵

ای نور رخت مطلع انوار هدایت معلوم نشد عشق تو را مبدأ و غایت

(همان: ۱۵۹)

صورت رحمان

حروفیه به حدیث: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ أَوْ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ» (رشیدالدین المیبیدی، ۱۳۷۱: ۱۶۳) خیلی توجه دارند و به استناد آن صورت انسان را صورت رحمان می‌دانند.

ای صورت زیبای تو خود صورت رحمان از چشم بدان باد نگهدار الهت

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۵۹)

و بر این عقیده هستند که صورت رحمان را، منشی «کن» در رخسار انسان کشیده است:

ای فاتحه روی تو قرآن مجید چون روی تو دیده مصحف خوب ندید

تا گنج خفی عیان شود منشی کن بر لوح رخت صورت الله کشید

حتی سجده نکردن ابلیس را بدین گونه تأویل می‌کنند که او در رخ آدم صورت خدا را ندید و فکر کرد که صورت آدم غیر صورت خداست:

زان عزازیل از خدا نشنود امر اسجدوا کز حسد پنداشت آدم صورت غیر خداست

(همان: ۱۴۲)

شاهد زیبا

صوفیان حروفیه بر این باورند که تمام حروف جنبه تقدس دارند و در هر حرفی، رازی مهم نهفته است و مظهر حروف، جمال انسان می‌باشد. (ر. ک: مشکور و حسینی زری، ۱۳۸۶: ۱۵۳) از همین رو زیبارویان را مقدس و شایسته عشق می‌دانند و بر این اعتقادند که حروف در چهره زیبارویان نمایان است:

نظاره صورت خدا کن در سی و دو خط وجه زیبا

حروفیه و صوفیانی که پسران زیبا را مظهر جمال حق می‌دانستند در اثبات رأیشان علاوه بر حدیث «خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ أَوْ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ» (رشیدالدین المبیدی، ۱۳۷۱: ۱۶۳) به سخن «رَأَيْتُ رَبِّي فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ عَلَى صُورَةِ شَابِ أَمْرَدٍ قَطَطٍ» (هوارت، ۱۳۲۷: ۱۵-۱۶) نیز استناد می‌کردند و برآوردند که: خداوند در معراج چهره خود را با هفت خط آیه^[۴] به رسولش نشان داده است و این خدای فضل الله نعیمی بوده است که آفریننده آسمانها و زمین و نیروی جاودانی است که در انسان تجسم یافته است.

در سدره خدا چو روی بنمود در صورت امرد قطط بود
 گه احسن و گاه متها بود چون صورت فضل کبریا بود
 (نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۰۱)

در نظر فضل مظهر و مظهر هر دو یکی است. از این جهت انسان نه فقط عرش خدا بلکه خود خداست. پس جای شگفتی نیست که پیروان فضل او را خدا بدانند. علی‌الاعلی یکی از خلفای چهارگانه فضل، کتابش را با این بیت پر معنی آغاز می‌کند:

آغاز سخن ز فضل الله کردیم که اوست هادی راه

بالاخره شاهد زیبا که نسیمی در وصفش غزل سرایی کرده است برای او تنها عکس پروردگار در آینه آدمی نیست بلکه عین خداست.

نسیمی در رخ خوبان جمال الله می‌بیند بیا بشنو ز گفتارش بیان سر سبحانی

و تأکید می‌کند که هر کس که عاشق جمال خوبان نیست فقط صورت انسانی دارد و باید از خوبان شرم کند:

آن که عاشق بر جمال صورت خوبان نشد صورتی دارد ولی از راه معنی سنگ و روست

(همان: ۱۴۹)

ای که می‌گویی بپوشان از روی خوبان دیده را هیچ شرم از روی خوبانت نمی‌آید خموش

(همان: ۲۱۷)

باید توجه داشت که دیدن صورت رحمان، در صورت خوبان به عنایت و هدایت فضل بوده است:

حسن حق در صورت خوبان به چشم سر بدید چون نسیمی هر که او را فضل یزدان رخ نمود

(همان: ۱۹۶)

انالالحق نسیمی

«به زعم صوفیان دو تن دم از انالالحق زدند یکی بحق و دیگری به ناحق، آن که از سر حقیقت انالالحق گفت حسین بن منصور حلاج بود و آن که ناروا گفت فرعون عنود بود.» (گوهرین، ۱۳۶۲: ۲۸۵) اما واقعیت این است که ندای انالالحق را می توان در اثر هر صوفی ایرانی شنید. هر چند در بیشتر موارد این ندا به فرمولی بی معنا تبدیل می گردد و ژرفنای نخستین و غرور پرهیجان خود را از دست می دهد. (ر. ک: نیکلسون، ۱۳۸۲: ۱۵۹) اما در مورد نسیمی این انالالحق گویی ها نه تنها ژرفنای نخستین و غرور پرهیجان خود را از دست نمی دهد بلکه شورانگیزتر نیز می گردد. حلاج با این که در نظر حروفیه مقام بسیار والایی داشت و بدو «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» می گفتند، اما نسیمی افکار و انالالحق های خود را والاتر و برتر از انالالحق های او می داند:

گر انالالحق های ما را بشنود منصور مست هم به خون ما دهد فتوی و هم دار آورد

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۷۰)

نسیمی به رغم ارادتی که به حلاج می ورزد آشکارا می گوید که آن چنان تفاوت ژرفی میان این دو پنداشت و برداشت ظاهراً همانند وجود دارد که اگر منصور مست هم زنده بود با شیخ و مفتی و محتسب هم دست و هم آواز می شد و حروفی ها را به محاکمه می برد و چوبه دار بر پا می نمود. (ورداسبی، ۱۳۵۸: ۳۲)

برخی چنان تصور کرده اند که حروفیان و از آن جمله عمادالدین نسیمی وقتی که انالالحق گفته اند به خدای خود گواهی داده اند. در صورتی که نسیمی این مقام را منحصر به خود و یا فضل الله نعیمی نمی داند و به طور اعم هر فرد انسان را لایق این علو تلقی می نماید. نسیمی

فقط فضل الله نعیمی را هادی راه انالحق می‌داند که بی راهنمایی او انسان نمی‌تواند به حقیقت خویش آگاهی یابد و توصیه می‌کند که ای انسان بدون شناخت و راهنمایی او نباید دم از انالحق بزنی:

بشنو سخنی رموز مطلق بی او تو مزن دم از انالحق
زیرا که نه حدّ توست دانی مهتاب کجا و رنگ زیبق

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۸۹)

علاوه بر این نسیمی صدای صوت انالحق را از تمام ذرات ارض و سماوات حتی از صراحی و گیسو نیز می‌شنود:

سلطان ابد سنجق منصور برافراخت «الحق انا» از ارض و سماوات برآمد

(همان: ۱۸۲)

صراحی می‌زند هر دم انا الحق بده ساقی می جام موق

(همان: ۲۱۹)

انالحق‌های حروفیه و نسیمی در واقع پایه و مایه اندیشه و تلاشی است برای نزدیک کردن خدا و انسان و در راستای انسان شناسی تاریخی طرحی نو در انداختن است. طرحی نو که در اندیشه حلاج به عنوان اندیشه انسان خدایی به اوج می‌رسد و در نهضت حروفیه به طور عملی برای به کرسی نشاندن این طرح و اندیشه اقدام می‌گردد و این تلاشی است تاریخی-دینی، سیاسی در راستای دادن هویت خدایی به انسان و رساندن انسان به مرتبه خدایی به طوری که انسان تحت ستم از جور جباران زمان مصون بماند؛ چراکه هر چیز مقدس و خدایی را به آسانی نمی‌توان مورد ستم و تجاوز قرار داد و این چیز می‌تواند یک سنگ مقدس یا بنایی به نام مسجد و خانه خدا و یا امام زاده‌ای و یا انسانی معمولی باشد.

من گنج لامکانم اندر مکان نگنجم برتر ز جسم و جانم در جسم و جان نگنجم
عقل و خیال انسان ره سوی من نیارد در وهم از آن نیایم در فهم از آن نگنجم...

من جان جان جانم برتر ز انس و جانم
من شاه بی‌نشانم من در نشان ننگم
من سرکاف و نونم من بی‌چرا و چونم
خاموش و لاتحرک من در بیان ننگم
من جانم ای نسیمی یعنی دم نعیمی
درکش زبان ز وصفم من در لسان ننگم

(همان: ۲۲۸)

تمام کوشش نسیمی در این انال‌الحق‌گویی‌ها این است که بگوید انسان همه چیز است. او زینت آفرینش است. او زیور حیات است. او سزاوار ستایش است. او بسیار مقدس است. او خداگونه‌ای است که در مکان و زمان و وهم و فهم و آسمان و گمان و دهان و لسان و ... نمی‌گنجد او مظهر خدا در روی زمین است. او خداست. خدا منم. خدا تو هستی. هر کجا که انسان پاک سرشت وجود دارد خدا نیز آنجاست. خدا را نه خارج از زمان و مکان بلکه در طبیعت، در زمین، در وجود انسان کامل معنوی، در عمل انسان کمال یافته باید جستجو کرد. پس او باید خود را آن طور که هست بشناسد. مقام و منزلت رفیع انسانی را درک نماید و با کسب دانش و معرفت به جایی برسد تا بتواند خود را از تمام جهالت‌ها، تعصبات، ظلم، جور، اسارت و بردگی دوران تاریک و مخوف قرون وسطی رها کرده، آزاد و مختار و سعادتمند زندگی نماید.

نتیجه

مفهوم انسان در لفظ و قلم نسیمی قدرتمندتر و باشکوه‌تر و البته انقلابی‌تر و طوفانی‌تر نمودار می‌شود. تلاش حروفیه و نسیمی به عنوان پرتلاش‌ترین و مبارزترین و داناترین متفکر و تئوریسن این جنبش هومانستی این بوده که مقام انسان را به بالاترین مرتبه آن یعنی انسان-خدایی یا انسان کامل برساند. چون اساس جهان‌بینی آنان این است که انسان می‌تواند مظهر و صورت مجسم خداوند باشد. به تعبیر عبدالباقی گولپینارلی اساس اعتقاد حروفیه خداسازی انسان است. مطالعه دقیق آثار حروفیه نشان می‌دهد که رهبران این جماعت بیشترین تلاش را به عمل آورده‌اند تا تجلی خدای را در صورت و جمال انسانی نشان دهند. ایشان در وصف متعارف جمال انسان پا فراتر گذاشته و در جمال انسان متوجه علائمی شده‌اند که مطابق تعداد حروف الفبای عربی و فارسی است؛ همان حروفی که عمل خلقت و آفرینش با آن‌ها صورت گرفته است. این خطوط را با آیات قرآنی مخصوصاً با سوره فاتحه مطابقت

می‌دادند و انسان و چهره او را قرآن، هشت باب بهشت، عرش، کرسی و لوح محفوظ می‌گفتند و او را سزاوار ویژگی‌هایی از قبیل: اسم اعظم، عالم صغیر، اساس ملک باقی، دم مسیح مریم، نفخه اسرافیل، نفس جبرئیل، جام جم جهان‌نما، نسخه عالم صفات، کلام صادق، کتاب ناطق، امین سرّ اسما، حقیقت مسما، قبله مسلمانی، شش حرف کاف و نون و . . . می‌دانستند. به طور خلاصه او را مجموعه حق معرفی می‌کردند:

مجموعه حق شناس ما را از ما طلب ای پسر خدا را

همه این تلاش‌ها برای این بوده تا به او بفهمانند که: او مهمترین رکن کائنات است. او متعالی‌ترین و مقدس‌ترین شکل خلقت است. او موجود محترمی است و همواره و در هر شرایطی باید حرمت و کرامت او محفوظ بماند. نسیمی چهره انسان را تجلی‌گاه آیات قرآنی معرفی کرده است. این مهمترین هدف حروفیه بود که با دادن نوعی قداست و الوهیت به چهره انسان، می‌کوشیدند تا حقوق ذاتی^[۵] او را مقدس معرفی کنند و از تجاوز مصون بدارند. وقتی که صورت انسان تجلی‌گاه ذات حق باشد نباید مورد بی‌حرمتی و تجاوز قرار گیرد و هر کس که به انسان، به انسانی که چهره و صورتش نشان‌دهنده خلقت و آیات الهی است تجاوز کند باید خود به عنوان تجاوزگر مورد تنبیه قرار گیرد و در هر مقامی باشد از قدرت عزل گردد و به زیر افکنده شود.

پی‌نوشت‌ها

۱- فضل‌الله نسیمی بانی فرقه حروفیه در ۷۴۰ در استرآباد متولد و در سال ۷۹۶ به دست میرانشاه فرزند تیمور کشته شد. فضل‌الله چنین می‌پنداشت که او همچون آدم و عیسی و محمد(ص) خلیفه خداست و تمام آرمان‌های شیعی-عرفانی درباره نجات عالم از راه خون، در وی جمع آمده و لذا مهدی موعود و ختم‌الاولیاء و پیامبر است. او معتقد بود که دوره نبوت و ولایت به سر آمده و ظهور او آغاز دوره‌ای جدید یعنی دوره الهیّت است و آیین او نسخ همه شرایع را به دنبال دارد. معروف‌ترین اثر وی کتاب «جاودان کبیر» نام دارد. (گولپینارلی، ۱۳۷۴: پیش‌گفتار)

۲- شعر از سالک قزوینی متولد ۱۰۲۱ هجری قمری است. (ر.ک: ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۳: ۱۲۴)

۳- خط استوا خط راست و سفیدی است که از فرق سر شروع می‌شود و تا چانه ادامه می‌یابد و صورت و موهای سر را به دو بخش مساوی تقسیم می‌کند.

آن خط چو صراط مستقیم است زینست که موی سر دو نیم است

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۰۵)

به طور کلی هر نوع خط میانه‌ای که موجب تعادل و هماهنگی در امری شود چه در صورت و چه در سیرت استوا نامیده می‌شود. انسان باید بکوشد تا این خط استوا را در همه جا بیابد.

این خط وسط ز ذات هر شی برخوان و ببر به ذات حق پی

(همان: ۱۰۵)

۴- خداوند به اراده خود نشانه‌هایی از چهره خویش را بر چهره آدمی نهاده است. حروفیه این نشانه‌های اصلی را خطوط سیاه یا خطوط امیه می‌نامند. زیرا از بدو تولد انسان در چهره انسان نمایانند و عبارتند از:

چهار مژه هر دو ابرو موی سر هفت خطند از خدای دادگر

همچو موی و فرق و پیشانی به هم می‌شکافش از آلم نسرّح تو هم

(هوارت، ۱۳۲۷: ۱۰۰)

علاوه بر خطوط فوق هفت خط ابیه و هفت خط نوریه نیز در چهره آدمی وجود دارد که جمعاً ۲۱ نشانه می‌شود که هفت خط نخستین از همه معتبرترند:

زیـن سبـع مـثـانی مؤیـد شـد دین محمـدی مـخلـد

(همان: ۲۰)

۵- در تقسیم حقوق انسانی به حقوق ذاتی، غریزی، طبیعی، اجتماعی و سیاسی، حقوق ذاتی یعنی حقوق زنده بودن انسان که در کتب حقوقی معاصر وقتی از این نوع حقوق انسان بحث می‌شود همانا بحث قتل نفس پیش می‌آید. تجاوز به حقوق ذاتی یعنی تجاوز به هستی و به زنده بودن انسان یعنی قتل نفس. همان طور که می‌دانیم در زمان‌های گذشته و تا اختراع ابزار پیشرفته قتل و کشتار، رایج‌ترین و متداول‌ترین شیوه قتل نفس و کشتن انسان، بریدن سر انسان بود مانند حیوانات که امروز نیز رایج است. (ر. ک: خیاوی، ۱۳۷۹: ۱۹۲)

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن مجید
- ۲- آشتیانی، سیدجلال‌الدین، (۱۳۸۰)، شرح مقدمه فیصری بر فصوص‌الحکم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چاپ پنجم.
- ۳- باغبان، رضا، (۱۳۵۷)، مقاله‌هایی پیرامون زندگی و خلّاقیت عمادالدین نسیمی، تبریز، انتشارات نوبل، چاپ اول.
- ۴- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۵۶)، نقدالنصوص فی شرح الفصوص، به تحقیق: ویلیام چیتیک، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
- ۵- خواجه‌سوی، محمد، (۱۳۸۳)، ترجمه: فتوحات مکیه از باب ۱ تا ۴، تهران، انتشارات مولی، چاپ دوم.
- ۶- خیاوی، روشن، (۱۳۷۹)، حروفیه (تحقیق در تاریخ و آراء و عقاید)، تهران، نشر آتیه، چاپ اول.
- ۷- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، (۱۳۸۳)، جنبش نقطویه، قم، نشر ادیان، چاپ اول.
- ۸- رشیدالدین المبیدی، ابوالفضل، (۱۳۷۱)، کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، جلد اول، به اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- ۹- ریتز، هلموت، (بی تا)، آغاز فرقه حروفیه، ترجمه: حشمت، مؤید، بدون نام ناشر.
- ۱۰- عبدالرزاق الکاشانی، کمال‌الدین، (۱۳۸۱)، اصطلاحات الصوفیه، تصحیح و تعلیق: مجید هادی‌زاده، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول.
- ۱۱- عطار، فریدالدین محمدنیشابوری، (۱۳۷۰)، تذکرة الاولیاء، تصحیح و توضیح: محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوار، چاپ ششم.
- ۱۲- فیض‌الاسلام، سیدعلی‌نقی، (۱۳۷۳)، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، انتشارات فیض‌الاسلام، چاپ مکرر.
- ۱۳- گولپینارلی، عبدالباقی، (۱۳۷۴)، فهرست متون حروفیه، ترجمه: توفیق سبحانی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- ۱۴- گوهرین، سیدصادق، (۱۳۶۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات مشنوی، جلد اول، تهران، چاپ افست گلشن، کتاب فروشی زوار، چاپ دوم.

- ۱۵- لاهیجی، شیخ محمد، (۱۳۶۸)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، با مقدمه: کیوان سمیعی، تهران، انتشارات کتاب فروشی محمودی، چاپ چهارم.
- ۱۶- مشکور، محمدجواد، حسینی زری، محمدجواد، (۱۳۸۶)، فرهنگ فرق اسلامی، تهران، نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ پنجم.
- ۱۷- ملّاصدرای شیرازی، (۱۳۸۱)، مبدأ و معاد، ترجمه احمدحسینی اردکانی، به کوشش: عبدالله نورانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- ۱۸- نسیمی، سیدعمادالدین، (۱۳۸۷)، دیوان اشعار ترکی سید عمادالدین نسیمی تبریزی، مقدمه، تصحیح و تحشیه: حسین محمدزاده صدیق، تبریز، انتشارات اختر، چاپ اول.
- ۱۹- نسیمی، عمادالدین، (۱۳۷۲)، زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی، به کوشش: یدالله جلالی پندری، تهران، انتشارات نی، چاپ اول.
- ۲۰- نیکلسون، رینولد، (۱۳۸۲)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ سوم.
- ۲۱- ورداسبی، ابوذر، (۱۳۵۸)، نمودپوشان (تحلیلی کوتاه از نهضت حروفیان)، انتشارات امام، چاپ دوم.
- ۲۲- هوارت، کلمنت، (۱۳۲۷هجری)، مجموعه رسائل فارسی حروفیه (هدایت‌نامه، محرم‌نامه سیداسحق، نهایت‌نامه، رسائل مختلفه، اسکندرنامه)، شهر لیدن، مطبعه بریل.
- ۲۳- یثربی، سیدیحیی، (۱۳۸۴)، عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چاپ پنجم.